

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه ی، سه شنبه ۰۱ دی ۱۳۹۴؛ ۱۰ ربیع الاول ۱۴۳۷

### جهاد ابتدایی در زمان غیبت:

گفتیم گرچه بحث جهاد ابتدایی به بحث مشروعیت قیام در زمان غیبت ربطی ندارد، اما چون زیاد در رابطه با آن بحث و صحبت کردیم، قرار شد یک بحثی هم درباره ی جهاد ابتدایی داشته باشیم. البته بحث اصلی ما اثبات مشروعیت قیام در زمان غیبت هست.

آیا در زمان غیبت جهاد ابتدایی امکان دارد یا نه؟ و اینکه به اراده ی حاکم شرع و ولی فقیه که اذن می دهد. سعی می کنم شرح مختصری در این باره داشته باشم و بعد هم به موضوع اصلی خودمان برگردیم.

در مقام بیان، این مسئله مسئله ای اختلافی است. از مسائلی که شدیداً بین فقها اختلاف هست همین مسئله ی جهاد ابتدایی می باشد که آیا جهاد ابتدایی در زمان غیبت جایز است یا جایز نیست؟ بسیاری از علمای متقدم و متأخر قائل به عدم جواز جهاد ابتدایی اند و کثیری از علما از متقدمین و متأخیرین هم قائل به جوازش هستند. در میان قدما مرحوم شیخ مفید و مرحوم ابن ادریس قائل به جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت هستند. مرحوم شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان که از شاگردان مرحوم شیخ مفیدند، اینها قائل به عدم جواز جهاد ابتدایی هستند. در میان متأخیرین، علامه و محقق قائل به عدم جواز جهاد ابتدایی بودند.

س. آنهایی که می گویند جایز است منظورشان وجوب آن است؟

وقتی می گویند واجب است پس جایز است. این را قبلاً عرض کردیم که جواز در اینجا مبتنی بر وجوب آن است؛ زیرا اگر واجب نشود که جایز نمی شود.

## س. پس اینکه بعضی ها می گویند جایز است یعنی چه؟

یعنی واجب است. عالمی که قائل به جواز است واجب می داند. آنهایی که می گویند مشروعیت ندارد، چون واجب نیست مشروع نمی دانند. ما یک بحث داریم در خصوص ادله و یک بحث هم در خصوص اقوال داریم. در خصوص ادله، ما روایاتی داریم که این روایات تصریح می کند که جهاد باید با امام عادل باشد. و روایتی خواندیم که اصولا جهاد با امام غیرعادل جایز نیست. روایتی هم داریم که می گوید جهاد واجب است و شرطش حضور یا اذن امام عادل در جهاد است. در خصوص امام عادل، تفسیر کرده اند به امام معصوم علیه السلام. برخی گفته اند که این امام عادل را می توان به امام جنگ و جهاد گرفت که در مقابل امام جائز هست که جهاد در کنار او جایز نیست. اگر با غیر حکام جور، یعنی امام معصوم و یا نائب ایشان باشد و اذن بدهند، این جایز است.

در بعضی از روایات تصریح به وجود امام معصوم علیه السلام داریم؛ یعنی نه فقط امام عادل. از جمله این گونه روایات روایت بشیر دهان است که قبلا هم خواندیم. این روایات را مرحوم کلینی از بشیر دهان نقل می کند که از لحاظ سند هم افراد مطمئن هستند، ضمن اینکه ناقل روایت هم خود مرحوم کلینی است. روایات مرحوم کلینی از یک وثوق خاصی برخوردار است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سُوَيْدِ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي قُلْتُ لَكَ إِنَّ الْقِتَالَ مَعَ غَيْرِ الْإِمَامِ الْمُفْتَرَضِ طَاعَتُهُ حَرَامٌ مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ وَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ فَقُلْتَ لِي نَعَمْ هُوَ كَذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هُوَ كَذَلِكَ هُوَ كَذَلِكَ.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۵، ص: ۲۷؛ باب دخول عمرو بن عبید و المعتزلة على أبي عبد الله ع؛ ج ۵، ص: ۲۳

این روایت که از لحاظ سند معتبر است مرحوم کلینی در خصوص سلسله سندش نقل می‌کند از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از علی ابن نعمان عن سُوید القلاء البشیر. یک روایت دیگر هم باز همان سلسله سند را دارد، منتها آنجا نقل می‌کند از محمد بن حسن طائی، می‌گوید: و اما ذکره عن علی بن نعمان، ولیکن در آنجا سلسله سند قطع می‌شود لذا مقطوعه است، ولی در اینجا مقطوعه نیست، اینجا آمده علی بن نعمان عن سوید القلاء. در هر دو سلسله‌ی سند سوید القلاء هست. سوید قلا همان سوید بن مسلم هست که روایاتی را صفوان بن یحیی از او نقل می‌کند، و هرچه صفوان بن یحیی نقل کرد مورد وثوق است، به خاطر اینکه وی روایت از غیر موثق نقل نمی‌کند. غیر از، سوید القلاء را در رجال نجاشی از ابوالفضل العباس، از ابوالعباس نقل کرده. مرحوم علامه نیز در رصد الاقوال باز ایشان را توثیق کرده، در رجال نجاشی هم که ایشان توثیق شده. سوید القلاء روایت را از بشیر دهان نقل می‌کند. البته در خود بشیر دهان مسئله هست، اما به هر حال روایاتی را از بشیر دهان نقل کرده که به خاطر این نقل‌هایی که از او دارد، مطالبی که در طرد بشیر دهان گفته‌اند دیگر مسموعی است. خلاصه اینکه نمی‌شود ما روایت بشیر دهان را از لحاظ سند تخطئه کنیم؛ سندش کاملاً درست است.

در این روایت تصریح دارد به اینکه در خواب به شما گفتم قتال با امام غیر مفترض الطاعه حرام است مانند میته و لحم الخنزیر، شما هم فرمودید این گونه است. حضرت فرمودند الان هم می‌گوییم چنین است. تحلیل بشیر دهان در این روایت تصریح شده به اینکه جهاد باید با امام مفترض الطاعه باشد.

در روایات دیگری هم که ما داریم، اولاً این روایت را مرحوم ابراهیم نقل کرده که روایات علی ابن ابراهیم تماماً موثق است و خودش نیز مورد نظر امام عسکری علیه السلام و نظر کرده ائمه بوده. ایشان این روایت را از ابن ابی عمیر نقل می‌کند از حکم بن مسکین از عبدالملک بن عمرو. عبدالملک بن عمرو شخص مجهولی است که کسی وی را در میان اصحاب ائمه نمی‌شناسد، ولی حکم بن مسکین کسی است که ابن ابی عمیر از او نقل کرده. و محمد ابی عمیر کسی هست که لایق‌ضی الا عن ثقتیه. پس خود ابن مسکین، چون ابن ابی عمیر از او نقل می‌کند. و وقتی فردی مورد ثقه شد دیگر روایت او هم موثوق به هست، پس نمی‌توانیم به خاطر این جناب عبدالملک بن عمرو چون میان اصحاب ناشناخته بوده بگوییم به روایتش اعتماد نداریم. پس این روایت هم از لحاظ سند، کاملاً بی‌اشکال است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا عَبْدَ الْمَلِكِ مَا لِي لَا أَرَاكَ تَخْرُجُ إِلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ الَّتِي يَخْرُجُ إِلَيْهَا أَهْلُ بِلَادِكَ قَالَ قُلْتُ وَ أَيْنَ فَقَالَ جُدَّةٌ وَ عَبَادَانُ وَ الْمُصَيِّصَةُ وَ قَزْوِينَ فَقُلْتُ أَنْتَظَرَا لِأَمْرِكُمْ وَ الْاِقْتِدَاءِ بِكُمْ فَقَالَ إِي وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَإِنَّ الزَّيْدِيَّةَ يَقُولُونَ لَيْسَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ خِلَافٌ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَرَى الْجِهَادَ فَقَالَ أَنَا لَا أَرَاهُ بَلَى وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَرَاهُ وَ لَكِنْ أَكْرَهُ أَنْ أَدَعَ عِلْمِي إِلَى جَهْلِهِمْ<sup>۱</sup>

می گوید امام صادق به من فرمودند که چرا تو به جنگ نرفتی، درحالی که همشهری هایت به جنگ رفته اند. حالا این جنگ، جنگ در رکاب بنی عباس بوده یا بنی امیه یا بنی حسن، پرسیده اند چرا تو به این جنگ نرفتی. «قال قلت بأینه»، می گوید، گفتم کجا بروم. «قال جدّه او عبادان و المصيصه و قزوين»؛ چرا به اینجاها نرفتی؟ به جدّه، به بادان که ظاهراً آبادان است، به بسیسه و قزوین نرفتی؟ در آن زمان به کل منطقه ی شمال ایران قزوین می گفتند، یعنی تا خود مازندران نزد آن ها قزوین بود، البته رشت قزوین نبود، رشت جزو دیلم بود که آنجا همه کافر بودند، ولی در بلاد قزوین همه مسلمان بودند؛ یعنی مرز کشور مسلمان، از یک طرف قزوین بود. حضرت در اینجا می پرسند که چرا به مرز نرفتی و آنجا با کفار بجنگی. از اینکه حضرت پرسیدند چرا نرفتی، مقصود این است که این جنگ سلسله بنی حسن نبوده، جنگ حکومت با امپراطوری روم و همپیمانانش بوده.

«قلت انتظارا لأمرکم و الاقتداء بکم»، این آقا می گوید به خاطر اینکه من منتظر فرمان شما هستم، می خواهم به شما اقتدا کنم. «فقال ای والله لو کان خیرا ما سبقونا الیه» اگر این جنگ چیز خوبی بود هیچ کسی بر ما سبقت نمی گرفت. «قال فقلت له فإنّ الزیدیه یقولون لیس بیننا و بین جعفر خلاف الا أنه لا یرى الجهاد». ملک می گوید خدمت حضرت عرض کردم که زیدیه می گویند ما با جعفر بن محمد اختلافی نداریم، فقط اختلاف ما با او در این است که او اهل جهاد نیست. «فقال أنا لا أرى»، حضرت به صورت استفهام پرسیدند آیا من جنگ و جهاد را قبول ندارم! «الا والله

۱. الکافی (ط - الإسلامیة) / ج ۵ / ۱۹ / باب من یجب علیه الجهاد و من لا یجب ..... ص : ۱۳.

إِنِّي لِأُرَى؛ سوگند به خدا که من رأیم به جهاد است و عقیده‌ام جهاد است، «وَلَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَدْعَ عَلْمِي إِلَى جَهْلِهِمْ»؛ ولی من نمی‌خواهم علم خودم را در کنار جهل آن‌ها قرار دهم. آن‌ها نسبت به حق خبر ندارند و من خبر دارم و چون خبر دارم نمی‌خواهم در کنار جهل ایشان پرداخت کنم.

در این روایت تصریح دارد بر اینکه اگر می‌خواهد جهادی انجام گیرد باید با امام معصوم انجام بگیرد، چون در اینجا می‌گوید که «قلت انتظارا لأمرکم و الاقتداء بکم» که ضمیر مخاطب به امام صادق بر می‌گردد، که من منتظر امر شما در جهاد هستم. روایتی دیگر که در اینجا مطرح است روایت بنی‌سُماعه هست.

### س. سند این روایت در کجاست؟

روایت اول که بشیر دهّان نقل کرده، جلد ۱۱ کتاب وسائل صفحه ۳۲، حدیث ۱. این حدیث دیگر هم حدیث دومش هست. در همین جلد و با همین خصوصياتی که عرض کردیم، در باب دوازده، باب وجوب جهاد عدو. در همین حدیث یک حدیث دیگری هم نقل می‌کند از عثمان بن عیسی عن سُماعه، این روایت را باز علی بن ابراهیم نقل کرده. روایات علی بن ابراهیم روایاتی است که قابل خدشه در سند نیست. ایشان از عثمان بن عیسی نقل می‌کند از سُماعه. سُماعه که مورد وثوق است و از اصحاب بنام ائمه، اگر روایتش صحیح نباشد حتما موثقه هست؛ لذا در خود سُماعه جای هیچ بحثی نیست. در عثمان بن عیسی بحث است. ما در رجال نجاشی داریم که در خصوص ابن عیسی گفته او کسی است که اصحاب تقریباً اجماع بر توثیقش داشته‌اند. منتها تنها یک چیز در خصوص ایشان نقل شده و آن اینکه گفته می‌شود بعد از شهادت موسی بن جعفر علیه‌السلام، علی بن همزه قطفانی واقفیه را تأسیس کرد، به‌خاطر اینکه همراه موسی بن جعفر در زمانی که حضرت در زندان بودند و شیعیان وجوهات خود را به‌دست او داده بودند، برای اینکه پول‌ها را برنگرداند، منکر امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب شد و مدعی شد موسی بن جعفر در زندان غائب شدند، و از اینجا بود که واقفیه را ایجاد کرد.

می‌گویند در کنار علی بن همزه قطفانی، این آقای عثمان بن عیسی هم، در زمان موسی بن جعفر، از افراد ثقه حضرت بوده، و امام رضا علیه‌السلام بعد از شهادت پدر بزرگوارشان، از عثمان بن عیسی اموالی از وجوهات را مطالبه کردند

که عثمان بن عیسی آن اموال را نداد؛ این را ملاک ضعف وی گرفته‌اند. در رساله‌ی رجال نجاشی گفته با تمام این‌ها عثمان بن عیسی از کسانی است که همه اجماع دارند که فرد موثقی است. حالا ایشان از قول سماعه نقل می‌کند که شخص موثقی است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَقِيَ عَبَّادُ الْبُصْرِيِّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ص فِي طَرِيقِ مَكَّةَ فَقَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ تَرَكْتَ الْجِهَادَ وَصُعُوبَتَهُ وَأَقْبَلْتَ عَلَى الْحَجِّ وَ لَيْتَنِي إِنْ أَلَّاهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ- إِنْ أَلَّاهُ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أْتِمَّ الْآيَةَ فَقَالَ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِذَا رَأَيْنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ هَذِهِ صِفَتُهُمْ فَالْجِهَادُ مَعَهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْحَجِّ<sup>١</sup>

امام زین العابدین را در راه مکه ملاقات کرد. «فقال له يا علي ابن الحسين»، به حضرت عرض کرد: «ترکت الجهاد و صعوبته و اقلبت الحج و لینه»؛ شما جهاد و سختی‌های جهاد را ترک کردی و حج را انتخاب کردی، و آن‌هم نرمی حج را! «إن الله عزوجل يقول إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله»، وقتی چنین آیه‌ای درباره جهاد در قرآن هست، چطور شما جهاد را ترک کردید و به حج آمدید. «فقال علي ابن الحسين عليه السلام اتم الآية»؛ حضرت فرمودند همین آیه را بخوان. خواند تا رسید به آن بخشی که می‌گوید: «التائبون العابدون الحافظون لحدود الله»، این‌ها را که خواند، بعد حضرت فرمودند که «إذا رأينا هؤلاء الذين هذه صفتهم فلجهاد معهم افضل من الحج»؛ فرمودند که وقتی شما چنین کسانی را پیدا کرد، صفت ایشان چنین است: التائبون العابدون الحامدون، آمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر...، بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله... حضرت

١. الكافي (ط - الإسلامية) / ج ٥ / ٢٢ / باب الجهاد الواجب مع من يكون ..... ص : ٢٢.

فرمودند هروقت این‌ها را پیدا کردی، مصداق عینی تمام این‌ها خود ائمه علیهم السلام هستند. فرمودند در اینجا «فالجهد مأمور افضل من الحج»؛ جهاد این‌ها از حج با فضیلت‌تر است. یعنی این خصوصیات التائبون العابدون الحامدون السائحون الأمرون بالمعروف والنهون عن المنکر... ما در تفسیر آیه‌اش روایت داریم که جمع این‌ها در ائمه علیهم السلام است؛ و در دیگران چنین صفاتی جمع نشده، و این‌ها فقط در معصومین جمع شده. پس نمی‌توانیم در زمان غیبت امام جنگ کنیم. این روایت هم از روایات صحیح است.

روایت دیگری که در اینجا داریم، این روایت هم در همان صفحه‌ی ۳۲ جلد ۱۱ وسائل الشیعه، از ابواب جهاد، باب ۱۲، حدیث ۳. روایتی دیگری هم نقل شده که این روایت نیز مسند است که ظاهراً از کتاب مرحوم کلینی نقل کرده‌اند؛ به‌خاطر اینکه این تعابیر مال ایشان است: «إن اصحابنا الاحمد ابن محمد عن سعد بن زیاد عن احمد بن محمد ابی نصر عن محمد بن عبدالله عن محمد بن یحیی عن عباس عن صفوان ابن یحیی عن عبدالله ابن مغیره...» روایت از عبدالله مغیره نقل شده که خود مغیره خیلی معروف نیست اما مهم این است که صفوان ابن یحیی از او نقل کرده. خود صفوان فرد ثقه‌ای است و هر حدیثی که از هر کسی نقل کند لایروی الا عن ثقته. این خصوصیات مال صفوان بن یحیی است و حدیث هم به او می‌رسد و اوست که این روایت را از عبدالله بن مغیره نقل می‌کند.

عبدالله بن مغیره می‌گوید: «محمد بن عبدالله عن علی بن موسی علیه السلام و أن اسمع...» می‌گوید محمد بن عبدالله از امام رضا نقل می‌کردند و من می‌شنیدم، حضرت رضا می‌گوید: «و حدّثنی أبی عن اهل بئته و عن آبائه أنه قال بعضهم» که ایشان حدیثی از اهل بیت خودش نقل کرده پدر محمد بن عبدالله که آن‌ها نیز از پدرانشان نقل کرده‌اند. «قال له بعض» بعضی از آن‌ها گفتند: «إن فی بلادنا موضع رباط یقال له قزوین»؛ گفتند در بلاد ما یک موضع و رباطی، یک ارضی، که به آن قزوین می‌گویند. «و عدو لهم یقال له الدیلم»، و این مرز است بین مسلمین و دیالمه و دیلمیان که آن‌ها کافرند. «فهل من جهاد أو هل من رباط»؛ من چه کنم؟ بروم بجنگم با کفار، به جبهه بروم یا در همین مرز بایستم و مرزبانی کنم؟ سؤال کرده از حضرت رضا علیه السلام. «فقال علیکم بهذا البیع فحجّوا»؛ فرمودند بر شما باد به این بیت، یعنی بیع بنی‌عباس، با این‌ها احتجاج کنید؛ این یک معنای روایت بود. یک معنای دیگر از

اینکه فرمودند علیکم بهذا البیت، یعنی بیت نبوت و عترت، فحجّوا، یعنی این بیت را غصب کنید، یکی از معانی حجّ غصب است. «فهذا علیه الحدیث»، دوباره شروع کرد حرفش را زدن که آیا ما در آنجا مرزبانی کنیم یا بجنگیم. حضرت فرمودند که این بیع را فسخ کنید یا با این بیع مقابله کنید، یا احتجاج کنید.

**س. حجّوا که با احتجاج تناسبی ندارد! لابد همان معنای غصب باید باشد.**

ممکن است از احتجاج به حجّوا نیز تعبیر کنند، به خاطر اینکه احتجاج به وزن افتعال است، و چون از باب افتعال است و این باب هم به معنای مطاوعه فعله هست، پس احتجاج می شود جرّ و بحث، و پذیرش کردن نظر مخالف و با او بحث کردن.

**س. چون در قبل هم دارد علیکم، حجّوا هم به... .**

حالا علیکم هم ممکن است باشد که... .

**س. علیکم یعنی بر شما باد.**

علیکم بهذا البیت، منظور از بیت را عترت بگیریم که بشود شما تسلیم بیت عترت باشید. یا بهذه البیت فحجّوا، یعنی در خانه تان بنشینید بیرون نروید.

**س. یعنی منتظر امر ما باشید؟**

بله؛ به نظر همین است. یا فحجّوا یعنی غصب کننده باشید. حجّوا، یعنی از خانه تان بیرون نروید. امام می فرماید «اما یرضی احدکم أن یکون فی بینه»؛ آیا راضی هستید که در خانه اش بنشیند، «ینفق علی عیاله» به عیالش انفاق کند، «و ینتظر امرنا»؛ منتظر امر ما باشد. «فأن ادرکه کان کم شهد مع رسول الله بدرا»؛ که امر ما وقتی صادر شد و او درک کرد، به مانند کسی هست که در بدر در کنار پیامبر جنگیده. «فإن مات ینتظر امرنا»؛ اگر هم این شخص مُرد در حال انتظار، «کان فی حضرتنا صلوات الله علیهم». این با امام زمان ما و مهدی ماست. «هكذا فی فسطاطه»؛ و او با



مهدی ما چنین است در فسطاطش، در خیمه مهدی، «و جمع بین صفاقتین»؛ و در بین دو صف را جمع کرد، یعنی مساوی با مهدی ماست، در خیمه او هست. «و لا اقول هکذه»؛ فرمود و نمی گویم این طوری، «و الجمع بین صفاوة و المستوی»، این طور نیست که انگشت کوتاه کنار انگشت بلند باشد. می خواهد بگوید این در یک صف در کنار مهدی قرار دارد، و نه اینکه او در صفی باشد و این در صفی دیگر. «فإن هذا اطول من هذه»؛ که یکی طولانی تر از دیگری است. «فقال ابوالحسن علیه السلام...» می گویند چنین حدیثی را پدرم نقل کرده که بعضی گفته اند، و ما سؤال کردیم و ائمه، پدران شما، چنین به ما گفتند. حضرت فرمودند درست است چنین چیزی که اگر کسی در خانه اش بنشیند و منتظر امر ما باشد، این بهتر است که در کنار آن ها بجنگد و مقاتله کند. این روایت تصریح دارد بر اینکه جهاد باید در رکاب ائمه علیهم السلام باشد.

یک روایت دیگری ما اینجا داریم که یونس عبدالرحمن نقل کرده. این روایت سومی را هم که خواندیم، در صفحه ی سی و سه کتاب رسائل، جلد یازده، حدیث فج. روایت دیگری که باز تصریح بر این دارد، صفحه ی ۲۰ جلد ۱۱، روایت ۲ هست؛ اولین این روایت در صفحه ی ۱۹ هست. این روایت را مرحوم شیخ طوسی نقل کرده اند از محمد بن عیسی عن یونس، می گوید یونس بن عبدالرحمن که امام صادق و موسی ابن جعفر و هم امام رضا را درک کرده بود و تا زمان امام جواد زنده بوده.

و عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عَ رَجُلٌ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا يُعْطَى سَيْفًا وَ قَوْسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَهُمَا مِنْهُ ثُمَّ لَقِيَهُ أَصْحَابُهُ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ السَّبِيلَ مَعَ هَؤُلَاءِ لَا يَجُوزُ وَ أَمْرُهُ بَرَدِّهِمَا قَالَ فَلْيَفْعَلْ قَالَ قَدْ طَلَبَ الرَّجُلَ فَلَمْ يَجِدْهُ وَ قِيلَ لَهُ قَدْ قَضَى الرَّجُلُ قَالَ فَلْيَرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ قُلْتُ مِثْلَ قَزْوِينَ وَ عَسَقَلَانَ وَ الدَّيْلَمِ - وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الثُّغُورَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنْ جَاءَ الْعَدُوُّ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي هُوَ فِيهِ مُرَابِطٌ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يُقَاتِلُ عَنْ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَخَافَ عَلَى دَارِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ رَأَيْتَكَ لَوْ أَنَّ

الرُّومَ دَخَلُوا عَلَى الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَنْبَغِ لَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ قَالَ يُرَابِطُ وَلَا يُقَاتِلُ وَإِنْ خَافَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ قَاتِلَ فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ لَا لِلسُّلْطَانِ لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ ص<sup>١</sup>

می گوید «قال سأل اباالحسن...» مردی از موسی ابن جعفر سؤال کرد «قال سأل اباالحسن و أنا حاضر فقلت له جعلت فداك إن رجلا من مواليك...»، فدایتان کردم، مردی از شیعیان شما...، «و لقبنا رجلا يعطى سيفاً و قوساً في سبيل الله»، شنید که شخصی شمشیر و کمان می دهد در راه خدا برای جنگ، آمد نزد آن مرد و شمشیر و کمان را گرفت، «و هو جاهل لوجه الصبي»؛ درحالی که مسئله اش را بلد نبود که جایز نیست در این جنگ شرکت کند، «ثم ليقبه اصحابه»، دوستان خودش را که همه شیعه بودند پیدا کرد، «فأخبره أن الصبي مع هؤلاء و لا يجوز و امره و رده»، گفتند نه، این راهی نیست که تو بروی، این جنگ جایز نیست، کمان و شمشیر را پس بده، «قال فليفعل»، حضرت فرمودند اینها درست گفتند و باید انجام دهی، شمشیر را پس بده و در جنگ شرکت نکن. «قال قد تقر رجل فليجده» حال این فرد خواست تا آن شخص را پیدا کند، ولی نتوانست پیدایش کند تا شمشیر و کمان را به او پس دهد. «و قيل له قد قضى الرجل»؛ به او گفتند که وی مرده، «قال فليراد و لا يقادر»، حضرت فرمودند با آن کمان و شمشیر مرزبانی بکند، اما جنگ نکند. «قال مثل قزوين و عسقلان و ديلم و ما اشبه هذه الصغور و قال نعم». اینکه حضرت فرمودند لیراد، یعنی در این قسوات و رباطها، مانند قزوین و عسقلان و دیلم و جاهایی که شبیه این مرزها هست، حضرت فرمودند بله؛ آنجاها برود. «قال فإن جاء العدو الى الموضع الذى هو فى مرآوده كيف يصنع»؛ گفت اگر در آنجا که دارد مرزبانی می کند، دشمن یورش آورد، وظیفه اش چیست؟ «قال يقاتل عن بيضة الاسلام»، اینجا برای دفاع از بیضه ی اسلام حتما مقاتله کند و بجنگد. بعد سؤال کرده آیا در هر حال بجنگد؟ حضرت فرمودند نه «قال لا الا أن يخاف الى دار المسلمين»؛ مگر اینکه بابت دار مسلمین خوفی داشته باشد. در اینجا حضرت

---

١. وسائل الشيعة / ج ١٥ / ٢٩ / ٦ باب حكم المراقبة في سبيل الله و من أخذ شيئاً ليرابط به و تحريم القتال مع الجائر إلا أن يدهم المسلمين من يخشى منه على بيضة الإسلام فيقاتل عن نفسه أو عن الإسلام ..... ص : ٢٩.

خواسته‌اند برای بیضه اسلام مصداقی تبیین کنند. «فرأیتک لو أن الروم دخلوا علی المسلمین لم یسع لهم أن یقعوا». آیا می‌دانی اگر رومی‌ها رو بیاورند بر مسلمین، و مسلمین امکاناتی برای منع و دفع آن‌ها نداشته باشند، «قال یرابط و لا یقاتل و إن خاف علی بیضة الاسلام و المسلمین...». در آنجا دارند توضیح می‌دهند که اگر باطل و دشمن وارد شد چه کند، حضرت می‌فرمایند از بیضه‌ی اسلام دفاع کند. در نسخه‌ی بدلتش سائل می‌پرسد که اگر رومی‌ها آمدند و مسلمین هم قدرتی بر جنگ با ایشان نداشتند، باید در اینجا چه کرد؟ حضرت می‌فرمایند نباید جنگ کنند مگر اینکه «خاف علی بیضة الاسلام و المسلمین فقاتل فیکون قتاله بنفسه و لیس للسلطان»، در اینجا قتالش برای خود هست و نه برای سلطان، یعنی در اینجا برای حاکم نمی‌جنگد بلکه برای خودش هست، «لأن فی دروس الاسلام بخصوص علی ذکر محمد صلی الله علیه و آله»، چون اگر اسلام ضربه بخورد، در فرسودگی اسلام فرسودگی یاد محمد صلی الله هست. این روایت تصریح دارد بر اینکه جهاد ابتدائی باید در رکاب امام باشد. و در دفاع از بیضه‌ی اسلام، بدون اذن امام و بدون رکاب امام باطل است. در اینجا خود روایت آمده و جهاد را تقسیم بندی کرده به دفاعی و ابتدائی، لذا معلوم می‌شود که این روایت تصریح دارد بر اینکه در واقع جهاد ابتدائی حتما باید با اذن و حضور امام باشد، اما در دفاع از بیضه‌ی اسلام، اذن امام شرط نیست. در اینجا نیز روایت تصریح بر این مسئله دارد. این در کتاب ابواب جهاد عدو، در صفحه‌ی بیست، حدیث دوم هست.

دوسه نسخه بدل دیگر هم در اینجا آورده‌اند که می‌توانید بخوانید. متن این روایت قابل توجه است، چون بعضی از متن‌ها را به صورت نسخه بدل آورده که اگر مطالعه کنید به راحتی می‌توانید متن نسخه بدل‌ها را در بیاورید و متوجه بشوید.

در اینجا با این روایاتی که ما نقل کردیم تقریباً ادله‌ی این روایات و احادیث دلالت صریح دارد بر اینکه اصولاً در جهاد حق مقاتله و جنگ ندارید، باید بروید مرزبانی کنید. اگر دشمن حمله کرد، در مقام دفاع از بیضه‌ی اسلام، اینجا بر شما لازم است که بجنگید. روایت تصریح می‌کند که در جهاد ابتدائی، اذن امام جایز است و در جهاد دفاعی اذن امام جایز نیست. در این روایت تصریح دارد بر مسئله‌ی اذن امام.

در اینجا آقایان قائل به جواز یک استدلالی کردند که روایتش را خواندیم، حالا در جلسه‌ی بعد به بررسی استدلالشان خواهیم پرداخت، آن‌هایی که قائل به جواز و عدم جوازند.

افرادی که قائلند در اینجا به جهاد ابتدائی بدون اذن امام جایز نیست و جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز است. اصل روایات: درست، ولی روایات اصل ولایت فقیه حاکم بر این روایات است. این روایت می‌گوید بدون اذن امام نمی‌شود. ادله‌ی ولایت فقیه می‌گوید در زمان غیبت امام، تمام شئون امام به ولی فقیه سپرده شده، و این‌ها که قائل به امامت عامه هستند، مانند امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و امثال ایشان، این‌ها می‌گویند که اختیارات امام و حاکمیت امام معصوم، به ولی فقیه سپرده شده؛ نتیجه تمام ادله‌ی ولی فقیه همین است. پس اگر اختیارات و حاکمیت امام در زمان غیبت به ولی فقیه سپرده شده بنابراین مسئله‌ی اذن در جهاد ابتدائی نیز به ولی فقیه سپرده شده؛ این یک دلیل این‌ها است. ما می‌گوییم اولاً اینکه شما می‌فرمایید ممکن است در روایتی که خوانده‌ایم این حرف را بزنیم، اما در روایت بشیر دهان نمی‌توانیم این حرف را بزنیم؛ چون در آن روایت می‌گوید با غیر امام مفترض الطاعه جهاد مثل میتة و لحم خنزیر است. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم روایات مربوط به ولایت فقیه حاکم بر روایت بشیر دهان است. در این دست روایاتی که ما خواندیم و در آن امام به افراد توصیه می‌کردند نجنبید و فقط مرزبانی کنید و اگر می‌جنگید فقط برای حفظ بیضه‌ی اسلام باشد، در آنجا حکومت در دست حاکم جور بوده. می‌توانید بگویید روایاتی که ولی فقیه را نازل منزله امام می‌داند بر این دست روایاتی که گفته نجنبید و فقط مرزبانی کنید حاکم است؛ این قبول است، اما بر روایت بشیر دهان وارد نیست؛ چون بشیر دهان می‌گوید امام مفترض الطاعه، بر این تصریح هم می‌کند.

### س. به هیچ عنوان نمی‌توان بر فقیه تطبیق داد؟

همین کار را هم کرده‌اند. ما یک بحثی در اصل حاکمیت ادله‌ی ولایت فقیه داریم، بر مبنای همین ادله، حاکمیت روایات ولایت فقیه که فقیه را نازل منزله‌ی امام قرار می‌دهد، آیا می‌توانیم بگوییم ادله‌ی ولایت فقیه حاکم بر این‌ها هست؟ چون عمده دلیل محکم ما در ادله‌ی ولایت فقیه، توفیق است، البته در نحوه توفیق بر دلالتشان کمی هم اشکال

شده، اما اینکه اشکالی در آن نیست توقیع شریف است. آنهایی که در سبب توقیع شبهه می‌کنند کار بی‌خودی می‌کنند، چون توقیع شریف در زمان خود مرحوم کلینی صادر شده، و اسحاق بن یعقوب توقیع را برای کلینی خوانده. در دیباچه کافی، مرحوم کلینی خودش تعریف می‌کند. مرحوم شیخ طوسی و هر کسی هم که این توقیع را نقل کرده، از کلینی نقل کرده. حتی برخی گفته‌اند که اسحاق بن یعقوب برادر کلینی هست، این محمد بن یعقوب بوده و او هم برادرش بوده که آن توقیع شریف برایش آمده؛ مرحوم مجلسی این را رد کرده، ایشان در این خصوص تحقیق کرده که این حرف را زده. البته تا زمان مرحوم مجلسی کسی این نسبت را رد نکرده بود. مرحوم مجلسی که آمد گفت که اسحاق بن یعقوب اصلاً مال جای دیگری بوده و نسبتی با محمد بن یعقوب نداشته.

عمده بحث ما در اثبات ادله‌ی ولایت فقیه در توقیع شریف است. توقیع شریف هم حاکم بر این ادله نیست، چرا؟ چون توقیع شریف تعبیر می‌کند بر و اما الحوادث الواقعه، شما نمی‌توانید بگویید جهاد ابتدائی از آن حوادث واقعه هست. حوادث الواقعه عبارت است از آنچه که در عرصه‌ی زندگی مسلمین پیش می‌آید و جزو وسایل زندگانی اجتماعی یا فردی آن‌ها است، و نیاز به اذن امام دارد. غیر از حوادثی که نیاز به اذن امام یا مباشرت امام یا دستور امام دارد، این‌ها را نمی‌گیرد توقیع شریف. و جهاد ابتدائی، حوادث الواقعه نیست. جهاد ابتدائی عبارت است از به‌خاطر تشکیل حکومتی که داریم یا قدرتی که پیدا کرده‌ایم در زمان غیبت، بیاییم و به بلد کفر حمله کنیم برای اینکه آن کفار را مسلمان کنیم؛ کجای این از حوادث واقعه هست؟! بله؛ اگر می‌خواهند به ما یورش بیاورند، این می‌شود حوادث واقعه، و دفاع در اینجا از بیضه‌ی اسلام خواهد بود که نیاز به اذن امام ندارد. پس ما در خود اصل حاکمیت ادله‌ی فقیه، در این روایات، بحث داریم.

س. حوادثه واقعه یعنی حوادثی که مورد نیاز جامعه هست؟ یعنی اگر جامعه مؤمنین مصلحت را در این دیدند که بروند آن سرزمین کفر را بگیرند، و حالا سؤال برایشان پیش آمده که از لحاظ شرعی چه کنند...؟

نه؛ چه نیازی دارند! نیازی ندارند، مگر اینکه بگویند آن‌ها در صدد حمله به این‌ها هستند و این‌ها به قصد پیشگیری می‌خواهند بجنگند که این هم جهاد دفاعی می‌شود.

س. اگر نیاز هم نگوئیم، بلکه بگوئیم حوادث واقعه مسائل جدید است، مسائل مستحدثه، و ما نمی‌دانیم حکمش چیست؟

حادثه به معنی حدیث و جدید نیست، حوادث واقعه یعنی حادثه است حادثه‌ای مربوط به من، نه حادثه‌ای که در جایی دیگر اتفاق افتاده.

س. حوادثی که پیش می‌آید و من نمی‌دانم حکمش چیست.

حوادث واقعه به این نمی‌گویند، بلکه به مسائلی اطلاق می‌شود که در زندگی افراد پیش‌آمد می‌کند، حالا در زندگی فردی یا اجتماعی‌شان. عنوان سؤال اسحاق بن یعقوب در توقیع شریف همین است. اگر شما بخواهید بدانید عنوان سؤال که از امام زمان شده چیست که حضرت در جواب گفته‌اند و اما الحوادث الواقعه... .

س. قلبش دارد از عبادات می‌پرسد، از نماز و روزه و خمس و حج و این‌ها... و بعد می‌آید و اما الحوادث الواقعه. اما موضوعات جدیدی که الان احکامش نیست، یعنی ماند روزه و نماز و حج و این‌ها نیست...؟

حوادث واقعه یعنی چیزهایی که حادث می‌شوند، حادث یا در زندگی فردی ما پیش می‌آید یا در امور اجتماعی من.

س. اگر بگوئیم حوادثی که برای من پیش می‌آید چطور می‌شود؟

حتی آن‌را هم جهاد ابتدائی نمی‌گیرد. جهاد ابتدائی چیزی هست مربوط به من است، من فردی یا اجتماعی.

س. برای اجتماع هم پیش می‌آید. پیش می‌آید نه اینکه پیش بیاورید.

حوادث واقعه چیزهایی هست که برای ما پیش می آید، حالا چیزهایی هم هست که ما به آن اقدام می کنیم.

**س. یعنی ما زمینه ای پیش آمدنش را به وجود آوردیم یا...؟**

باید دید فهم عرفی از این حدیث چیست، عرف از این حدیث چه می فهمد، از این توقیع شریف؟ مسائلی هست که جزو ضروریات زندگی هست و برای ما پیش آمد می کند؛ اصولاً فهم عرفی قضیه همین است.

**س. پس تشکیل حکومت هم با این در نمی آید.**

چرا؟!

**س. چون تشکیل حکومت را هم ما باید اقدام کنیم.**

نه! ما نیاز به حکومت داریم.

**س. در اینجا هم ما نیاز به فتح سرزمین کفار داریم.**

بله؛ اگر نیاز شد می شود جهاد دفاعی. مسلمان کردن کفار که نیاز ما نیست. اگر ما نیاز به جنگ با او پیدا کردیم این می شود جهاد دفاعی. در حکومت، ما بدون مدیریت که نمی توانیم زندگی بکنیم؛ زیرا که حکومت از مهمترین حوادث واقعه در زندگی هست. همان آقایانی که در ولایت قائل به حسبیه هستند وقتی به حکومت می رسند می گویند به مجرد اجتماع مسلمین، این مسئله حکومت از مهمترین مسائل هست.

در اینجا توقیع شریف حاکم نیست. اما بیایم سراغ ادله ی بشیر دهان که در آنجا تصریح شده به امام مفترض الطاعه که لفظ مفترض الطاعه بر غیر امام معصوم قابل تطبیق نیست. گفته اند امام مفترض الطاعه واجب الطاعه هست، پس همان طور که اطاعت معصوم واجب است اطاعت ولی فقیه واجب است؛ پس ولی فقیه مفترض الطاعه هست! مفترض الطاعه عبارتی است که بر غیر امام معصوم به هیچ وجه قابل انطباق نیست. دوتا روایت در تأیید این مسئله داریم که عنوان مفترض الطاعه بر غیر معصوم اطلاق نمی شود که ان شاء الله در جلسه ی بعد روایاتش را بیان خواهیم کرد.